



کریسمس

نینجایی

سَرمگس



تد آرنولد

مترجم: مریم فیاضی

پسری بود که توی خانه مگس نگه می‌داشت.
اسمش را گذاشته بود سَرمگس.
سَرمگس بلد بود اسم پسر را بگوید:



ویز گفت: «تمام شد! کتاب باحالی بود!»

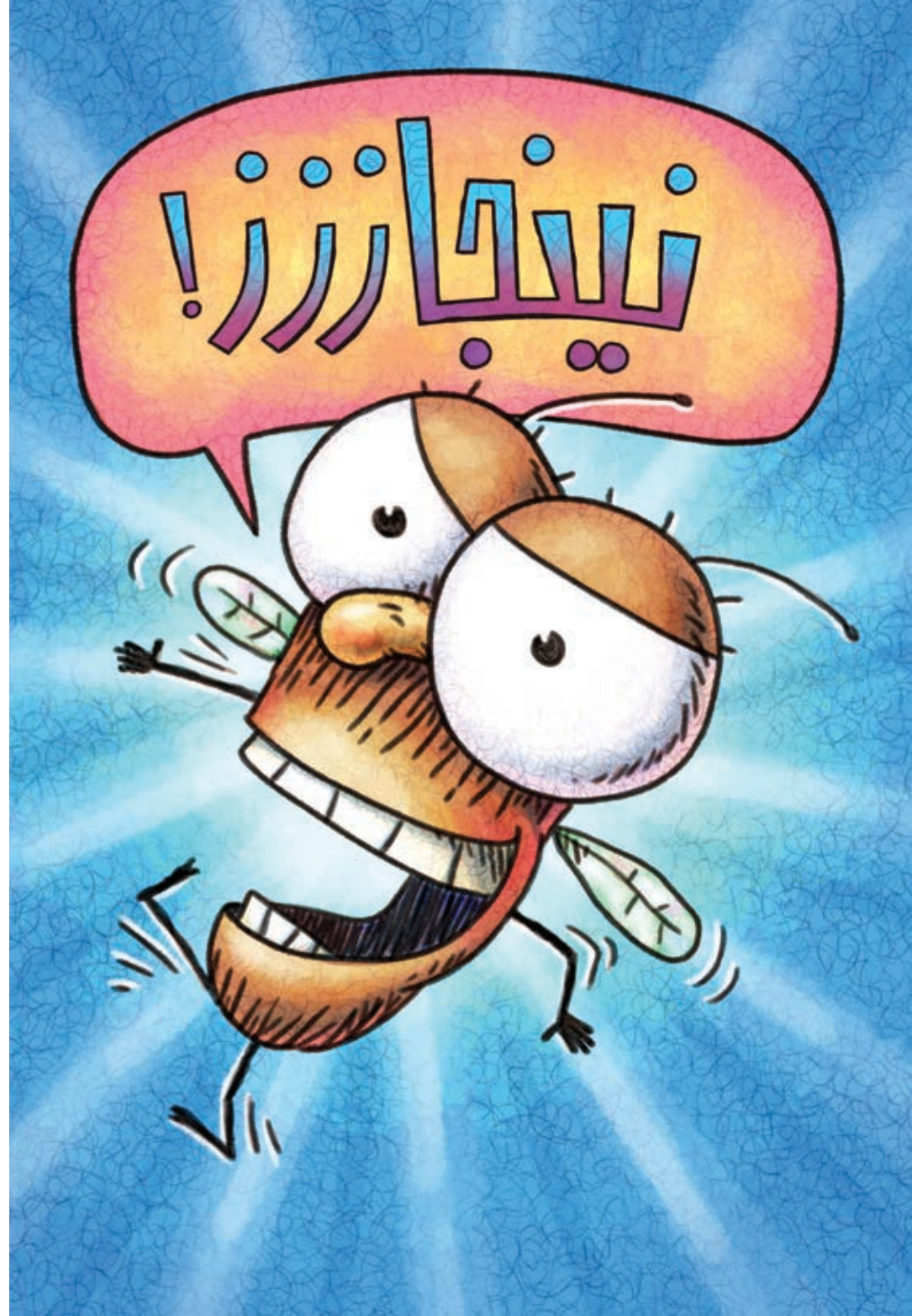


فصل ۱

شبی از شب‌ها، ویز برای سَرمگس کتاب می‌خواند: «... و نینجا دنیا را نجات داد.»



ویز گفت: «خُب، وقت خواب شد.
فردا کریسمس است.»

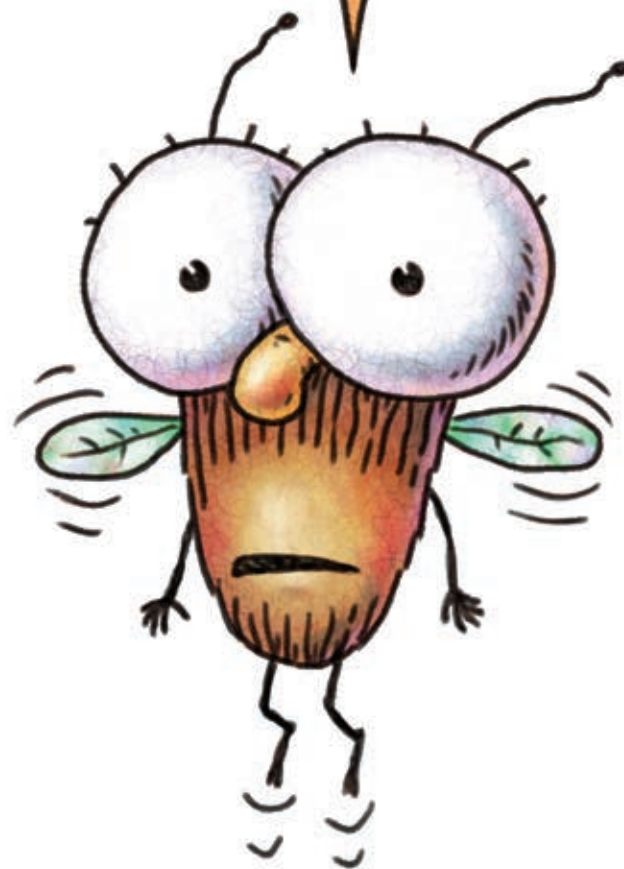


ویز گفت: «آره! بابانوئل می آید و ما
به هم کادو می دهیم.»



۷

کریسمس رز؟



۶

قصه‌هایی ماجراجویانه و خنده‌دار از دوستی
 یک بچه آدم و یک بچه مگس
 پُر از سطل آشغال‌های بوگندو و غذاهای
 قهوه‌ای چسب‌چسبی
 پُر از مگس و سَر مگس
 ویز و ویز... ویز و ویز زرزرز!!!

